

دکتر ابوالحسن مبین

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

Mobayen2005@yahoo.com

دلایل و چگونگی تصرف خوارزم توسط غزنویان

چکیده:

حکومت غزنویان در دوره پادشاهی سی و دو ساله سلطان محمود (۴۲۱-۵۳۸۷/۱۰۳۰-۹۹۷م) با روحیه نظامی‌گری و توسعه طلبی، ضمن گسترش قلمروی ارضی از یکسو، و از طریق انجام فتوحات و کشورگشایی تحت عنوان غزوه و جهاد، از سوی دیگر، به غنائم و منافع مادی فراوانی دست یافت. این امر زمینه افزایش قدرت و شهرت و اعتبار این حکومت را فراهم آورد و آن را به وسیع‌ترین امپراتوری شرق قلمروی خلافت اسلامی مبدل ساخت.

یکی از نواحی مهم در سرحدات خراسان بزرگ که زمینه توسعه قلمرو و ثروت را برای غزنویان و به خصوص سلطان محمود غزنوی مهیا نمود، ولایت ثروتمند و پرمفعت خوارزم بود که در این زمان در دست یکی از افراد خاندان آل مامون قرار داشت. این ناحیه با استفاده از موقعیت و در فرصت مناسب توسط قوای نظامی در سال ۴۰۸/۱۰۱۷م به تصرف دولت غزنوی درآمد.

از آن جایی که تصرف ولایت خوارزم یکی از مهمترین رویدادهای سالهای میانه پادشاهی سلطان محمود محسوب می‌شود، مقاله حاضر براساس منابع اصلی آن دوره، به بررسی دلایل سیاسی و اقتصادی محمود از این اقدام و چگونگی تهیه مقدمات برای انجام این کار و نحوه ضمیمه نمودن ولایت خوارزم به حکومت غزنوی و نتایج آن می‌پردازد.

کلید واژه: خوارزم، گرگانج، ابوالعباس مامون، غزنویان، آل مامون، سلطان

محمود، آلتون تاش.

مقدمه:

سلطان محمود غزنوی که خود، را وارث سامانیان می‌دانست، در جهت گسترش متصرفات و اعتلای سیاسی - نظامی - فرهنگی و اقتصادی حکومت خود تلاش‌های جدی را دنبال می‌نمود. سال‌های پادشاهی او همراه با لشکرکشی‌ها و جنگ‌های بی وقفه در سراسر بخش پهناوری از شرق ایران و شمال هندوستان بود. در واقع از آغاز خلافت عباسی تا دوران فرمانروایی محمود چنین مجموعه پهناوری از سرزمین‌های گوناگون به دست یک نفر اداره نشده بود. محمود، پس از تصرف خراسان و سیستان دست به یکسری فتوحات در هند زد. این لشکرکشی‌ها نه تنها ثروتی سرشار از غنایم و ثروتهای هندوستان را نصیب وی و سپاهیان‌ش گردانید^۱، بلکه عنوان پرطمطراق سلطان غازی و بت شکن را در سراسر قلمروی خلافت اسلامی برای محمود به ارمغان آورد.^۲

محمود همچنین در راستای سیاست توسعه طلبی ارضی و تصرف ولایات اطراف، مناطقی نظیر جوزجانان را از طریق پیوند خویشاوندی به تصرف خویش درآورد^۳ و نواحی مثل سیستان، گرچستان سرزمین واقع بین هرات و بامیان، چغانیان و ختل و غور را به طرق دیگر فتح یا خراجگزار و مطیع خود نمود.

بنابراین با تصرف نواحی حاشیه‌ای خراسان بزرگ که در گذشته به نوعی خراجگزار دولت سامانی بودند، سلطان محمود مترصد آن بود تا در فرصت مناسب منطقه سوق الجیشی و با اهمیت خوارزم واقع در شمال خراسان را نیز ضمیمه قلمروی غزنوی نماید که مقدمات این امر نیز به شرحی که خواهد آمد، فراهم گردید.

وضعیت خوارزم:

مقارن این دوره در خوارزم، ابوالحسن علی بن مامون خوارزمشاه یکی از افراد خاندان مأمونیان^۴ (۴۰۸ - ۳۸۵ هـ/ ۱۰۱۷ - ۹۹۵ م) امارت داشت. مرکز حکومت وی شهر گرگانج یا جرجانیه یا اورگنج واقع در قسمت چپ رود جیحون بود. این شهر پس از خراب شدن و از رونق افتادن شهر کاث در اواخر قرن چهارم هجری/دهم میلادی به

صورت مهم‌ترین شهر ولایت خوارزم درآمد.^۵ مامونیان یا آل مامون در ابتدای کار تحت تابعیت سامانیان بودند و پس از سقوط آنان مدت کوتاهی به صورت مستقل حکومت کردند، اما دولت آنها مستعجل بود.

ابوالحسن علی بن مامون که در سال ۳۸۷ هـ/۹۹۷م جانشین پدرش مامون شده بود،^۶ پس از سقوط سامانیان در سال بعد و به دنبال تحکیم سلطه قراخانیان بر ماوراءالنهر، صلاح خود را در برقراری روابط حسنه با آنان دانست. اما قدرت و عظمت چشمگیر سلطان محمود در خراسان و حتی تفوق وی بر قراخانیان باعث آن گردید که خوارزمشاه در اقدامی پیشگیرانه باب دوستی با وی بگشاید و یکی از خواهران سلطان را به عقد ازدواج خود درآورد.^۷ در نتیجه این پیوند خویشاوندی، ظاهراً مامونیان متحد غزنویان شدند، اما سیاست نهایی سلطان محمود این بود که به تدریج زمینه تسلط خود را بر خوارزم مهیا کند. امارت علی بن مامون تا سال ۳۹۹ هـ/۱۰۰۸م که تاریخ احتمالی درگذشت اوست ادامه یافت.

پس از ابوالحسن علی، برادرش ابوالعباس مأمون بن مأمون والی گرگانج و خوارزم گردید. او نیز در استمرار روابط دوستانه با سلطان محمود در سال ۴۰۶ هـ/۱۰۱۵م خواستار وصلت با خواهر سلطان گردید. پس ابوالعباس مأمون از سلطان خواست که با وصلت همسر برادر درگذشته اش با وی موافقت نماید و سلطان این امر را پذیرفت و «منکوحه برادر را خطبت کرد ... و حال هر دو دولت در اشتراک و

اشتباک و اتحاد در و داد منتظم شد».^۸

عتبی و گردیزی نام خواهر محمود را که به ترتیب به عقد دو برادر از خوارزمشاهیان درآمده بود، ذکر نمی‌کنند. از طرفی گردیزی هیچ اشاره‌ای به این نکته که وی قبلاً همسر برادر خوارزمشاه بوده است، نمی‌نماید. به گفته وی ابوالعباس در سال ۴۰۶ هـ/۱۰۱۵-۱۶ طی نامه‌ای درخواست ازدواج را مطرح می‌نماید و پس از موافقت سلطان، خواهر وی را سوی خوارزم می‌برند.^۹ اگر چه شاید یکی از دلایل این کار سبک و شیوه خاص خلاصه‌نویسی و ایجاز گردیزی باشد که داستان را بدین نحو گزیده کرده

است. به هر صورت همین ازدواج یکی از زمینه‌های اصلی مداخله سلطان محمود غزنوی در خوارزم را در آینده‌ای نه چندان دور مهیا نمود.

ابوالفضل بیهقی مورخ عصر غزنوی نیز که بر اساس کتاب ابوریحان بیرونی به نقل ماجرا می‌پردازد و داستان را از دوره ابوالعباس خوارزمشاه آغاز می‌کند، به سوابق موضوع نمی‌پردازد و تنها نام خواهر سلطان را حُرَّة کالجی ذکر می‌کند که وی را به خوارزم آوردند و به ازدواج سابق او با ابوالحسن علی هیچ اشاره‌ای نمی‌نماید.^{۱۰}

ولایت خوارزم همواره دارای استقلال سیاسی و سنت فرهنگی خاص ایرانی مستقلی بود. افراد خاندان مأمونیان نیز علم دوست و ادب پرور بودند و مقارن دوره کوتاه حکومت ایشان دربار گرگانج مرکز اجتماع حکما، فضلا و ادیبان در شرق عالم اسلامی گردید. چنان که دانشمندی چون ابوعلی سینا مدتی در آن جا در دستگاه ابوالحسن علی و ابوالعباس مامون می‌زیست و ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابونصر عراق نیز از اجلة خواص و مستشاران ایشان بودند.^{۱۱}

ابومنصور ثعالبی صاحب *یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر* نیز مدتی ندیم ابوالعباس مامون بود و برخی از کتاب‌های خود را به نام او تالیف کرد.^{۱۲} از جمله کتاب *آداب الملوک الخوارزمشاهی* را که راهنمای حکومت برای پادشاهان است، تالیف و به خوارزمشاه تقدیم داشت. همچنین ابوالحسین احمد بن محمد سهیلی که وزیر علی بن مامون و ابوالعباس مامون تا سال ۴۰۴/۱۰۱۳م فرد فاضل و علم دوستی بود که در تشویق و حمایت دانشمندان نقش موثری داشت.^{۱۳}

دلایل توجه محمود به خوارزم:

منطقه خوارزم در طول تاریخ نقش مهمی در مسایل سیاسی ایران و ماوراء النهر و آسیای مرکزی ایفا کرد و از نظر اقتصادی و نظامی نیز حائز اهمیت فراوان بود. مجاورت این منطقه با رود جیحون موجبات پر آبی و حاصلخیزی اراضی آن در اطراف سفلی رود

را فراهم آورده بود.^{۱۴} در این منطقه نظام آبیاری پیچیده‌ای با نهربندی‌های لازم برای استفاده از آبهای جیحون علیا ایجاد شده بود.

قرار گرفتن بر سر راه کاروان‌های تجاری نیز موقعیت بازرگانی مناسب و درآمد و سود مالی فراوانی را نصیب این ناحیه می‌کرد. بنابراین خوارزم با داشتن راه‌های آبی در زیر شاخه‌های جیحون و موقعیت عالی تجاری از اهمیت خاصی در قرون میانه برخوردار بود.^{۱۵}

پیشرفت خوارزم بیشتر موقوف به تجارت بود.^{۱۶} قرار گرفتن این ناحیه در نقطه تلاقی راه‌های ارتباطی چین، ایران، هندوستان و دشتهای جنوب روسیه باعث جذب ذخایر و محصولات دشت‌ها و جنگل‌های سبیری و اورسیا و اورال و ولگا می‌گردید. در طی این دوران تجار خوارزم در ردیف تجار اول آسیا قرار داشتند، و هم چنان که بازرگانان سغدی در تجارت با چین دارای تسلط و مهارت بودند، تجار خوارزمی نیز در تجارت با شرق اروپا چیره و ماهر بودند. کاروان‌های ایشان تا شمال دریای خزر و بالای رود ولگا جهت داد و ستد اقلامی نظیر چرم و پوست^{۱۷}، خز، عسل و موم، عنبر و عاج فیل آبی و دیگر کالاهای تجاری سیر می‌کردند.^{۱۸} محصولات نواحی ولگا، سبیری، و خاور دور از طریق خوارزم به خراسان وارد می‌شد و از آنجا به سایر سرزمین‌های اسلامی توزیع می‌گردید.^{۱۹} اما مهمترین تجارت این نواحی خرید و فروش بنده بود که از سرزمین‌های شمال خوارزم و خزر و آن سوی ماوراءالنهر به خراسان آورده می‌شد.^{۲۰}

به طور کلی خوارزم و ماوراءالنهر از حیث جغرافیایی و اقتصادی روابط نزدیکی با دشتهای ترک نشین آن سوی اترک و سیحون و اورسیا داشتند. رونق اقتصادی این ناحیه و افزایش حجم مبادلات بازرگانی میان خوارزم و حوالی دریای خزر در قرن چهارم هجری/دهم میلادی، موجبات پیشرفت اقتصادی و سیاسی ناحیه گرگانج واقع در سمت چپ جیحون و سرانجام پیروزی خاندان محلی مامونی حاکم بر آن بر سلاله باستانی خوارزمشاهیان فریغونی در کات واقع در سمت راست جیحون را به سال ۳۸۵ هـ/ ۹۹۵ م فراهم آورد.^{۲۱}

علی‌رغم همه امتیازات و ویژگی‌های خوارزم، اما آنچه در اندیشه سلطان محمود بیشترین ارزش و اهمیت را داشت، موقعیت سوق‌الجیشی این ولایت بود. محصور شدن خوارزم در بین بیابان‌ها و دشت‌های اطراف، اگر چه از یک طرف باعث انزوای جغرافیایی آن گردیده بود، اما از سوی دیگر موجبات داشتن یک نوع استقلال همه جانبه را نیز برای آن فراهم آورده بود. نزدیکی خوارزم با سرحدات ترکان و ماوراءالنهر^{۲۲} نیز یکی دیگر از دلایل اهمیت سوق‌الجیشی آن هم از لحاظ اقتصادی و هم از دیدگاه نظامی بود.

همچنین رقابت سیاسی غزنویان و قراخانیان بر سر خراسان بر اهمیت نظامی خوارزم افزوده بود. پیش از این در سال ۳۹۶ هـ / ۱۰۰۶ م نواحی واقع در شمال خراسان نظیر بلخ و نیشابور مورد تهاجم نیروهای قراخانی قرار گرفته بود.^{۲۳} علی‌تگین شاهزاده قراخانی صاحب بخارا و سمرقند نیز که از سرسخت‌ترین دشمنان غزنویان بود، بارها برای غزنویان در حوالی جیحون مزاحمت ایجاد کرده بود.^{۲۴} اینک سلطان محمود امیدوار بود با تصرف خوارزم قلمروی متصرفات قراخانیان را که حدود یک دهه گرفتار منازعه با آنان بود، دور زده و از جانب غربی امکان حمله به قلمروی آنها را کسب نماید. در واقع خوارزم و نواحی واقع در نوار ساحلی جیحون نظیر ترمذ، چغانیان، قبادیان و ختل می‌توانست همانند سکوی پرتابی برای ورود به داخل قلمروی قراخانیان باشد.

از سوی دیگر در قرن چهارم هجری / دهم میلادی و از دوره حکومت مأمونیان دو شهر مهم نسا و فراوه در شمال خراسان نیز در تحت تسلط خوارزمیان بود و این دو ناحیه پس از تصرف خوارزم توسط سلطان محمود در اختیار غزنویان قرار گرفت.^{۲۵} وضع جغرافیایی خوارزم، ویژگی و موقعیت تاریخی آن خطه را توجیه می‌کرد. همین ویژگی‌ها و رونق اقتصادی و زمین‌های حاصلخیز منطقه خوارزم بود که محمود را که اشتهای سیری ناپذیری برای پول و بنده و ادوات جنگی^{۲۶} داشت به سوی خود جذب کرد.

نکته دیگر قابل توجه این که بر اساس یکی از مفاد قراردادی که پس از تقسیم قلمروی سامانیان در سال ۳۸۹ هـ / ۹۹۹ م بین دو دولت ترک غزنوی و قراخانی برای مشخص

کردن مرزهای قلمروی یکدیگر منعقد گردید، به سلطان محمود اختیار می‌داد که در صورت امکان ولایت خوارزم را ضمیمه امپراتوری خود نماید. بر مبنای این بند از قرارداد ایلک خان قراخانی موافقت کرد که

«هر چه از این طرف جیحون است سلطان را باشد تا مملکت خوارزم یک جا، و خوارزم ایل نبود اما ایلک گفت اگر توانی بگیر و هر چه از آن سوی جیحون باشد، همه ایلک را.»^{۲۷}

این موضوع هم عامل دیگری بود در ترغیب سلطان محمود برای تصرف خوارزم که تنها می‌بایست منتظر فرصت مناسب و بهانه لازم برای دست زدن به اقدام می‌ماند.

چگونگی تصرف خوارزم:

ابوالعباس مأمون که پس از درگذشت برادرش ابوالحسن علی بن مأمون در سال ۳۸۷ هـ/۹۹۷م به حکومت خوارزم رسید، در ادامه سیاست برادرش مبنی بر داشتن روابط حسنه با غزنویان از سلطان محمود درخواست نمود که با خَرّه کالجی خواهرسلطان وصلت نماید. محمود نیز با این امر موافقت نمود و ظاهراً روابط بین آنها از استحکام و ثبات بیشتری برخوردار گردید.^{۲۸}

یکی از دلایل این امر پیروزی چشمگیر سلطان محمود بر قراخانیان در نبرد معروف دشت کتر در نزدیکی بلخ به سال ۳۸۹ هـ/۱۰۰۸م بود.^{۲۹} این پیروزی محمود را در جایگاهی قرار داده بود که چشم پوشی از قدرت تعیین کننده او امکان نداشت. بنابراین مامونیان همچون ابوالحسن علی بن مأمون و برادرش ابوالعباس ناگزیر گردیدند برای پیشگیری از تهاجم سپاهیان غزنوی به قلمروی خوارزم، ایجاد روابط دوستانه و پیوندهای خویشاوندی با وی را دنبال کنند.

ابهت و اعتبار سلطان محمود در این ایام که به دریافت القابی نظیر «یمین‌الدوله» و «امین‌الملّه» از سوی خلیفه عباسی نائل گردیده بود،^{۳۰} باعث احتیاط و مدارای بسیار

ابوالعباس در روابط با وی گردید تا مبادا کردار یا گفتاری باعث کدورت خاطر وی را فراهم آورد.

رعایت حرمت و تواضع نسبت به محمود به حدی بود که ابوالعباس در هنگام باده‌گساری وقتی قدح سوم را به دست می‌گرفت، به احترام وی بر پا می‌خواست.^{۳۱} همچنین در زمانی که القادر بالله (۴۲۱-۳۸۱هـ) خلیفه عباسی در سال ۴۰۴ یا ۴۰۵ هـ / ۱۰۱۴ م توسط شخصی به نام حسین که سالار حاجیان بود، برای او خلعت و عهد و لوا فرستاد و او را ملقب به «عین‌الدوله» و «زین‌الملّه» نمود، به پاس احترام جایگاه محمود و یا به احتمال قوی‌تر به دلیل هراس از نارضایتی او، فرستاده خلیفه را پنهانی در خارج از پایتخت خود پذیرفت. بدین گونه که ابوریحان بیرونی را مامور کرد تا در بیابان بیرون از خوارزم از او استقبال نماید و هدایای خلیفه عباسی را مخفیانه دریافت دارد. حتی به او فرمان داد تا مراقبت نماید که کسی از این موضوع مطلع نگردد تا مبادا سلطان محمود بپندارد که خوارزمشاه مستقیماً و بی واسطه وی از خلیفه خلعت و لقب و منشور گرفته است.^{۳۲}

محمود که علاقه داشت مردان اهل علم و ادب از سراسر مناطق تحت قلمروی امپراتوری غزنوی و اطراف آن را در دربار خویش جمع کند و در این راه از زور و تهدید هم امتناع نمی‌کرد، در پیامی که برای ابوالعباس مامون خوارزمشاه فرستاد این خواسته خود را به صورتی صریح با این مضمون بیان داشت:

«شنیدم که در مجلس خوارزمشاه چند کس‌اند از اهل فضل که
 عدیم‌النظیرند چون فلان و فلان، باید که ایشان را به مجلس ما فرستی، تا
 ایشان شرف مجلس ما حاصل کنند، و ما به علوم و کفایات ایشان مستظهر
 شویم، و آن منت از خوارزمشاه داریم».^{۳۳}

از بین دانشمندان مقیم دربار مأمونیان برخی نظیر ابوعلی سینا و بوسهل مسیحی که از تعصبات محمود بیم داشتند به دربارهای امرای ایرانی نظیر آل زیار و آل بویه پناه بردند، اما عده‌ای نیز که اخبار صله‌های سلطان محمود را شنیده بودند، به مرور به دربار غزنه

پیوستند. چنانچه ابوریحان بیرونی پس از فتح خوارزم همراه لشکریان محمود برای کسب علوم و دانش‌های جدید راهی هندوستان گردید.

این قسمت از تاریخ و رویدادهای خوارزم ابوالفضل بیهقی را به خود جلب کرده است و آن را از منظر تاریخی قابل توجه و کنکاش یافته است. به خصوص که منبعی ارزشمند در این باب نیز در اختیار داشته است و آن همان کتاب دانشمند نامی خوارزم ابوریحان بیرونی تحت عنوان **المسامره فی اخبار خوارزم** بود که گویا این اثر کاملاً از بین رفته باشد. در این مورد بیهقی می‌نویسد:

«و در این اخبار خوارزم چنان صواب دیدم که بر سر تاریخ مامونیان شوم چنانکه از استاد ابوریحان تعلیق داشتم، که باز نموده است که سبب زوال دولت ایشان چه بوده است و در دولت محمودی چون پیوست آن ولایت^{۳۴} و امیر ماضی^{۳۵} رضی الله عنه آنجا کدام وقت رفت و آن مملکت زیر فرمان وی بر چه جمله شد و حاجب آلتون تاش را آنجا بایستاید و خود بازگشت... که درین اخبار فوائد و عجائب بسیار است چنان که خوانندگان و شنوندگان را از آن بسیار بیداری و فوائد حاصل شود».^{۳۶}

بدین طریق بیهقی در فصل مربوط به تاریخ خوارزم به نوشتن مضمون مورد علاقه‌اش یعنی سودمندی تاریخ و درس‌های آموزنده‌ای که در آن یافت می‌شود می‌پردازد. بر اساس گزارش بسیار مفصل بیهقی درباب فتح خوارزم، گر چه در ظاهر روابط بین سلطان محمود و ابوالعباس مامون خوارزمشاه بسیار نیکو و دوستانه می‌نمود، اما در هنگامی که محمود با طغان خان و ایلک خان قراخانی پیمان صلح منعقد می‌کرد، ابوالعباس علی رغم درخواست متحد مقتدر خویش از الحاق به آن پیمان به عنوان ناظر خودداری کرد و این خود سبب سردی و تیرگی روابط دو طرف را فراهم آورد.^{۳۷}

ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی وزیر محمود که از این موضوع مطلع شد، خواست به شیوه خویش وفاداری ابوالعباس مأمون را بسنجد. بنابراین در ظاهر از طرف خویش در ضمن گفتگو با فرستاده خوارزمشاه ابراز تمایل کرد تا در خوارزم به نام سلطان

غزنوی خطبه خوانده شود، اما گفت که سلطان از این پیشنهاد او آگاه نیست و او این موضوع را «بر سیل نصیحت از جهت نفی تهمت به او» بیان می‌دارد.^{۳۸}

ابوالعباس دانست که وزیر بدون نظر سلطان چنین درخواستی را مطرح نمی‌کند، بنابراین در نشست مشورتی با ابوریحان بیرونی چنین گفت:

«چنین سخن وی بی فرمان امیر نگفته باشد، و با چون محمود مرد، چنین بازی کی رود؟ و اندیشم که اگر به طلوع خطبه نکنم الزام کند تا کرده آید. صواب آنست که به تعجیل رسول فرستیم و با وزیر در این باب سخن گفته آید هم به تعریض تا در خواهند از ما خطبه کردن و متنی باشد که نباید که کار به قهر افتد».^{۳۹}

خوارزمشاه برای حل و فصل موضوع سفیری به نام یعقوب جندی را به غزنین فرستاد ولی او که فرد شرور طماعی بود، نتوانست کاری از پیش برد و تنها با نامه‌ای که ارسال کرد آتش فتنه را شعله‌ورتر ساخت. این وقایع در سال ۱۰۱۴/هـ/۴۰۵م وقوع یافت. سه سال بعد که محمود خوارزم را تصرف کرد و نامه‌های دبیرخانه خوارزمشاه را به دست آورد و از کار یعقوب جندی در فتنه انگیزی مطلع شد، دستور داد تا او را به دار آویختند.^{۴۰} میمندی وزیر محمود نیز با ارسال مکاتباتی به خوارزمشاه قدرت نیروی نظامی غزنویان را به صورت جدی تر به وی گوشزد کرد. خوارزمشاه تحت تاثیر این امر بزرگان سپاه و مردم را جمع کرد و موضوع خطبه خواندن به نام سلطان محمود و خطری را که در صورت عملی نکردن این کار متوجه خوارزم است، برای ایشان بیان داشت. این درخواست سلطان محمود موجب برانگیخته شدن واکنش میهن پرستانه خوارزمیان گردید. بزرگان خوارزم با توجه به سابقه استقلال این ولایت از این خواسته و درخواست سلطان محمود برآشفتنند و گفتند:

«مادام ملک تو به استقلال و استبداد مسلم باشد و از وصمت شرکت مصون و محفوظ، ما کمر خدمت بسته‌ایم، و اگر تو محکوم دیگری

خواهی بود ما در مخالفت شمشیرها بیرون کشیم و ترا معزول کنیم و دیگری را به پادشاهی فرا داریم».^{۴۱}

خوارزمشاه در این ایام از مشاوره شخصی همچون ابوریحان بیرونی بهره‌مند بود که به او توصیه کرده بود یا اصلاً موضوع را قبول ننماید و یا به صورت ناگهانی به نام محمود خطبه بخواند و بزرگان خوارزم را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. اما ابوالعباس به این پیشنهاد عمل نکرده و حال در میان خواست غزنویان و مخالفت بزرگان خوارزم در مانده بود.

خوارزمشاه با اظهار این که مقصود از این گفته سنجش مکنونات قلبی لشکریان و بزرگان بوده است، فعلاً آتش فتنه را خواباند، اما برای رهایی از این معضل و به پیشنهاد بیرونی، سفیرانی نزد قراخانیان فرستاد تا باب روابط حسنه با آنها را بگشاید و از اتحاد احتمالی آنها با محمود در حمله به خوارزم پیشگیری نماید. در این راستا وی سعی کرد تا بین «خان و ایلگ» که در اوزگند مشغول نبرد بودند آشتی برقرار سازد و در این کار موفق گردید. اما این اقدام میانجیگرانه خوارزمشاه بدگمانی و سوءظن محمود را تشدید کرد و چون در این زمان به بلخ آمده بود، رسولانی نزد خانان ترکستان فرستاد و آنها را در این مورد، مورد عتاب و سرزنش قرار داد.^{۴۲}

سران قراخانی در پاسخ موضوع دامادی و دوستی خوارزمشاه با سلطان غزنوی را مطرح کردند و خواستار وساطت برای از میان بردن کدورت طرفین شدند، ولی جوابی در مقابل این پیشنهاد از محمود دریافت نداشتند. آنها همچنین به صورت مخفیانه ابوالعباس را از بدگمانی محمود نسبت به این میانجیگری مطلع ساختند.

خوارزمشاه پس از اطلاع از این سوءظن سلطان محمود و برای سرگرم کردن وی در خراسان به خانات پیشنهاد کرد تا به اتفاق چند فوج سواره را به صورت ناشناس به نواحی مختلف خراسان اعزام دارند تا ضمن عدم آزار مردم، سلطان غزنوی و سپاهش را در این مناطق به صورت پراکنده مشغول نمایند و فکر حمله را فعلاً از مخیله او دور سازند. اما خانان قراخانی این پیشنهاد و مختوش کردن روابط خود با سلطان محمود را به

صلاح ندانستند. با این حال خواستار وساطت مجدد میان طرفین شدند و رسولانی به غزنین اعزام داشتند.^{۴۳}

محمود که دستگاه جاسوسی و دیوان اشراف کاملی در اختیار داشت در حالی که در بلخ مستقر بود از تمامی این جریانات مطلع شد زیرا وی «مُنْهیان داشت بر همگان که انفاس می‌شمردند و باز می‌نمودند».^{۴۴}

محمود ضمن پذیرش سفیر قراخانیان و بازگرداندن وی با پاسخی ملایم، سفیری نزد ابوالعباس فرستاد و ضمن نکوهش سستی و ضعف او در مقابل اطرافیان و سران خوارزم، خواستار روشن شدن وضعیت روابط دو جانبه گردید. او ضمن تهدید خوارزمشاه به این که صد هزار سوار و پیاده و پانصد فیل برای حمله و سرکوب سرکشان و یاغیان خوارزم آماده کرده است، از او خواست به یکی از سه پیشنهاد زیر عمل نماید:

- به طوع و رغبت در خوارزم به نام محمود خطبه خوانده بخواند.

- هدایا و پیشکشی ارزشمند و درخور سلطان غزنوی برای وی ارسال دارد.

- اعیان و بزرگان و فقهای خوارزم را برای عذرخواهی نزد سلطان اعزام نماید.^{۴۵}

البته محمود از روی سیاستمداری و ذکاوت ذاتی خویش این موارد را فقط به عنوان بهانه‌ای برای بازگشت خود و سپاه عظیم گرد آمده در بلخ، ذکر کرد و حتی پیغام داد که پس از آن که هدایا را به نشانه اطاعت دریافت داشت مجدداً آنها را به صورت مخفیانه برای خوارزمشاه عودت خواهد داد و با ذکر انبوهی زر و سیم و گنج‌های خود در قلعه‌ها، ثروتمندی و بی‌نیازی خویش را به رخ خوارزمشاه کشید.^{۴۶}

بنابراین ابوالعباس که از این پیام و قدرت سلطان غزنوی هراسان شده بود، پس از مذاکره با نمایندگان محمود دستور داد تا به جز در خوارزم و گرگانج در شهرهایی نظیر نسا و فراوه و دیگر شهرها و آبادیهایی که جزو قلمروی وی محسوب می‌شدند، خطبه به نام سلطان محمود بخوانند. همچنین برای جلوگیری از هر گونه فتنه مقرر کرد مبلغ هشتاد هزار دینار به علاوه سه هزار اسب به عنوان هدیه و پیشکش به همراه گروهی از مشایخ و قضات و اعیان خوارزم نزد محمود گسیل دارند تا کار با صلح و سازش خاتمه یابد.^{۴۷}

این توافق خوارزمشاه با سلطان غزنوی خشم سپاهیان خوارزمی را که در هزار اسب یکی از شهرهای تابع خوارزم مستقر بودند برانگیخت. آنها به فرماندهی سالار خویش حاجب البتگین بخاری شوریدند و به سوی پایتخت حرکت کردند و پس از آن که وزیران و بزرگان دولت مامونی را که مشوق ابوالعباس در این قرارداد می‌دانستند کشتند، کوشک وی را محاصره کردند و آن را به آتش کشیدند. آنان پس از دستیابی به خوارزمشاه در چهارشنبه نیمه شوال ۴۰۷/۲۰مارس ۱۰۱۷م وی را در سن ۳۲ سالگی به قتل رساندند.^{۴۸}

شورشیان بلافاصله برادرزاده او ابوالحارث محمد بن علی بن مامون را که جوانی هفده ساله بود بر تخت ملک نشانند. اگرچه او در اداره امور کاره‌ای نبود و علی رغم انتصاب احمد طغان به منصب وزارت، ولی سررشته همه امور در دست البتگین بخاری بود.^{۴۹}

برخلاف بیرونی که شاهد عینی این ماجراها بوده و به نقل آن در کتاب خود پرداخته و گزارش او از طریق بیهقی به دست ما رسیده است، عتبی ظاهراً از دور روایتی از ماجرا شنیده و به نقل آن پرداخته که با روایت بیرونی اندکی متفاوت است. به روایت او سردسته و مقدم مخالفان شخصی به نام ینالتگین صاحب جیش ابوالعباس مامون بود و چون این گروه اداره امور را به دست داشتند:

«به حیل و غیلت بدان رسانیدند که روزی ناگاه بر عادت سلام به خدمت او رفتند، و خبر وفات او از اندرون بیرون آمد و حقیقت حال معلوم نشد که چگونه افتاد؟ و جمع لشکر بر بیعت پسر او مجتمع شدند و او را به جای پدر بنشانند».^{۵۰}

بدین ترتیب اولتیماتوم یا اتمام حجت سلطان محمود به ابوالعباس مامون برای آوردن نام وی در خطبه و در واقع شناسایی حق سیادت غزنویان بر آن ولایت، سبب قتل خوارزمشاه به دست لشکریان خوارزم گردید. سلطان محمود که مدت‌ها مترصد فرصت مناسب برای تصرف خوارزم بود، این اقدام یعنی قتل داماد و کین خواهی از خون وی را

بهبانه و دستاویز لازم برای انجام مقصود یافت. پس از شنیدن خبر حادثه از روی مسرت با وزیر خود حسن میمندی چنین در میان نهاد:

«هیچ عذر نماند و خوارزم به دست آمد، ناچار ما را این خون بیاورد

خواست تا کشنده داماد را بکشیم به خون و ملک میراث بگیریم».^{۵۱}

اما وزیر گوشزد کرد که هنوز خواهر سلطان و همسر خوارزمشاه مقتول در خوارزم بسر می‌برد، بنابراین باید با تدبیر و آرامش ضمن فرستاده سفیری خواهان بازگرداندن حرّه کالجی و تسلیم قاتلان ابوالعباس گردند. همچنین خواستار خواندن خطبه به نام سلطان محمود شوند، تا در این فاصله و فرصت سپاهیان غزنوی آماده یورش و حمله گردند. محمود این توصیه را پذیرفت و سفیری را با آموزش‌های لازم به خوارزم فرستادند. در همان حال وزیر پنهانی کسانی را به ختلان و قبادیان و ترمذ یعنی نواحی سرحدی جیحون فرستاد برای ساختن کشتی‌های لازم تا سپاهیان را به آن سوی رود منتقل نمایند.^{۵۲} شورشیان در مدت چهار ماه تسلط خویش بر خوارزم به غارت و چپاول و قتل مخالفان مشغول شدند.^{۵۳} اما با رسیدن سفیر سلطان به خوارزم، خوارزمیان حرّه کالجی را برای بازگشت به غزنین بدرقه کردند و پنج شش نفر را به عنوان قاتلان خوارزمشاه به زندان انداختند تا پس از توافق صلح با محمود، آنها را به غزنین گسیل دارند. سران جدید در خوارزم همچنین متعهد شدند در صورت عدم لشکرکشی سلطان به خوارزم، دویست هزار دینار و چهارصد هزار اسب تقدیم وی نمایند.^{۵۴} محمود چون از موضوع آگاه شد از بلخ به غزنین رفت تا سفیری را که از سوی خوارزمیان با فرستاده او همراه شده بود، به حضور بپذیرد. وقتی او خواستار تحویل البتگین بخاری و دیگر سران شورشی شد تا به قصاص خون خوارزمشاه برسند، مشخص گردید که نیت و هدف واقعی او چیست.^{۵۵} بدین ترتیب محمود آگاهانه دست به اقداماتی زد که خشم خوارزمیان را برانگیخت و با یک سلسله نیرنگ‌ها و اقدامات خدعه آمیز، بهانه لازم را برای لشکرکشی به خوارزم به دست آورد.

در این وضعیت سران شورشی خوارزم هم راه مقابله پیش گرفتند و حدود پنجاه هزار سوار گرد آوردند و برای مقاومت با یکدیگر پیمان بستند زیرا به این نتیجه رسیدند که:

«جان را بیاید زد که این لشکر می آید که از همگان انتقام کشد، و گفتند دامن در دامن بندیم و آنچه جهد آدمی است به جای آریم».^{۵۶}

محمود قبل از لشکرکشی به خوارزم طی نامه‌هایی «ایلگ و خان ترکستان» را از نیت خود برای گرفتن انتقام خون داماد و تصرف ولایتی که جز دردسر و نگرانی چیزی برای وی و ایشان نداشته است، مطلع نمود. خوانین قراخانی ماوراءالنهر اگرچه در باطن موافق این امر نبودند و می‌دانستند «که چون خوارزم او را باشد، خاری قوی در دل ایشان نشیند»^{۵۷}، اما چون چاره‌ای جز پذیرش واقعیت موجود نداشتند، در پاسخی که خطاب به محمود ارسال کردند رضایت خود را بدین نحو اعلام کردند:

«صواب اندیشیده است و از حکم مروت و سیاست و دیانت همین واجب کند که خواهد کرد، تا پس از این کس را از اتباع و اذتاب زهره نباشد که خون ارباب مملک ریزد».^{۵۸}

بدین ترتیب مقدمات لشکرکشی غزنویان به خوارزم مهیا گردید. علاقه گردیزی به این قسمت ماجرا اندکی بیشتر شده و کمی مفصل تر از گذشته به شرح جریان لشکرکشی و نبردها پرداخته است. به روایت او، لشکریان غزنوی از مسیر بلخ و در امتداد کرانه چپ جیحون و از مسیر جگریند^{۵۹} خود را به سرحد و مرز خوارزم رسانیدند. سلطان ابتدا محمد بن ابراهیم طائی^{۶۰} را بر مقدمه سپاه به پیش فرستاد. او به همراه خیل خویش در هنگام نماز صبح مورد هجوم سپاه خوارزم به سرکردگی خمارتاش قرار گرفت و عده ای از سپاه غزنوی در این یورش از بین رفتند. محمود با مطلع شدن از ماجرا فوجی از غلامان سرایی را به دنبال مهاجمان فرستاد. آنها موفق شدند ضمن دستگیری خمارتاش لشکریان خوارزم را تار و مار کنند به حدی که «کشته و خسته را قیاس نبود».^{۶۱}

روز بعد هنگامی که سپاه غزنوی به هزار اسب رسید، لشکریان خوارزم را با آمادگی کامل در مقابل خود دید. بنابراین آنها نیز بلافاصله صف‌ها را آراستند و میمنه و میسره و قلب سپاه را تعبیه کردند.

از شروع نبرد بین طرفین چیزی نگذشته بود که لشکریان خوارزم شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند. در این بین جمع کثیری، از جمله سردارانی نظیر البتگین بخاری سپهسالار خوارزمیان به همراه خمارتاش شرابی و ساوتگین خانی که رهبری شورش را به عهده داشتند، دستگیر شدند.^{۶۲}

سپاه محمود بی درنگ روی به خوارزم نهادند و شهر را به دست درآوردند. پس از تصرف خزانه‌های خوارزم کلیه افراد خاندان مامونیان و از جمله امیر جوان نونشاندی یعنی ابوالحارث محمد بن علی بن مامون خوارزمشاه را دستگیر کردند و در قلعه‌های مختلف در داخل متصرفات غزنوی محبوس نمودند. فتح خوارزم به روایت گردیزی در پنجم صفر سال ۴۰۸/هـ ۳ ژوئیه ۱۰۱۷م روی داد.^{۶۳} بدین ترتیب سلسله آل مامون بر انداخته شد و ولایت خوارزم ضمیمه امپراتوری غزنوی گردید.

سلطان پس از استقرار در شهر فرمان داد کلیه مجرمان و اشخاصی نظیر البتگین بخاری را نزد وی آورند. «پس بفرمود تا مکانات هر یک بگردند. اهل قصاص را به قصاص رسانیدند، و بعضی را بمالیدند و ادب کردند، و بعضی را بند نهادند و بازداشتند».^{۶۴}

سه سردار شورشی را در زیرپای فیلان انداختند تا کشته شدند و سپس اجساد آنان را بر روی دندان‌های فیل‌ها نهادند و در شهر گردانند و «منادی کردند که هر کس که خداوند خویش را بکشد وی را سزا این است».^{۶۵}

تعداد دیگری از شورشیان را نیز به شیوه‌های فجیعی به قتل رساندند. به فرمان محمود بر دیوار مدفن ابوالعباس مامون خوارزمشاه این متن را نوشتند:

«این قبر فلان پسر فلان است. زیردستانش بر وی ستم کردند و به ریختن خونس جری شدند، پس خداوند، سلطان یمین الدوله و امین المله را

برای گرفتن انتقامش معین کرد. این پادشاه آنان را به دار زد تا عبرت برای بینندگان و نشانه برای جهانیان باشد.^{۶۶}

لشکرکشی محمود به خوارزم تعداد کثیری قریب پنج هزار بنده برای وی به ارمغان آورد. ^{۶۷} آنها در واقع همان اسرایی بودند که پس از فتح خوارزم غلّ برگردنشان نهادند و به غزنین فرستادند. به گفته بیهقی «قطار اسیران از بلخ بود تا لاهور و ملتان».^{۶۸} اگرچه آنها پس از تحمل مدتی حبس جملگی آزاد شدند و در زمره مستخدمان دولت غزنوی برای استفاده در لشکرکشی‌ها روانه هندوستان گردیدند.^{۶۹}

سلطان پس از تصرف خوارزم و الحاق آن به امپراتوری غزنوی یکی از غلام-سپهسالاران سابق پدرش سبکتگین به نام آلتون تاش را که در این ایام سمت **حاجب بزرگ** داشت، به حکومت آن ولایت منصوب کرد و لقب باستانی **خوارزمشاه** را به او نیز ارزانی داشت.^{۷۰} آلتون تاش و پسرانش این سرزمین را برای مدت ۲۴ سال (۴۳۲-۵۰۸هـ/ ۱۰۴۱-۱۰۱۷م) از طرف غزنویان اداره کردند.

علی رغم انتصاب آلتون تاش به حکومت خوارزم، اما برای اطمینان، از تثبیت اوضاع و برقراری کامل امنیت محمود دستور داد ارسالن جاذب حاکم طوس نیز مدتی در آنجا حضور داشته باشد. اندکی پس از بازگشت سلطان از خوارزم به غزنین، شخصی به نام ابواسحق که پدر همسر ابوالعباس بود،^{۷۱} گروه کثیری را جمع کرد و به طور ناگهانی به منظور تصرف خوارزم حمله کرد. اگرچه جنگ سختی در گرفت، اما سرانجام ابواسحق شکست خورد و متواری گردید. اسیران نبرد نیز به دستور ارسالن جاذب که به بی رحمی شهرت داشت،^{۷۲} به طرز فجیعی «حجاج وار»^{۷۳} به قتل رسیدند. پس از این واقعه آرامش در خوارزم برقرار گردید و ارسالن جاذب هم به قلمروی حکومتی خود بازگشت.^{۷۴}

وفاداری آلتون تاش به غزنویان آنان را قادر ساخت قدرت خود را در خوارزم تا اواخر دوران حکومت در خراسان به سال ۵۴۳۱/۱۰۴۰م حفظ کنند، زیرا این ناحیه از مراکز امپراتوری در غزنین بسیار دور بود و تنها جاده ای که در امتداد جیحون کشیده شده بود

این ولایت را به جنوب و خراسان متصل می‌کرد. با این اقدام غزنویان دارای موضع دفاعی مستحکمی در مرزهای شمالی خود شدند.

وجود آلتون تاش در خوارزم از یکسو سد و مانعی بود در برابر تهاجمات و دستبردهای صحراگردانی نظیر قپچاقاق و غزان به منطقه، از سوی دیگر وی به خوبی در مقابل فشارها و تحرکات قراخانیان به این ناحیه مقابله می‌کرد و سرانجام نیز جان خود را در این راه و در نبرد با علی تگین حاکم قراخانی سمرقند و بخارا به سال ۴۲۳/۱۰۳۲م در نبرد دیوسیه از دست داد.^{۷۵}

سلطان محمود همواره عادت داشت تا کلیه اقدامات خود را تحت لوای ادعاهای مذهبی نظیر غزوه و جهاد، حمایت از خلیفه عباسی و یا مبارزه با قرمطیان قرار دهد و به این ترتیب پایه های قدرت خود را تحکیم بخشید. جمع کثیری از شعرای درباری نیز این گونه مسایل را شدیداً برای وی تبلیغ و تعقیب می‌کردند. چنانچه لشکرکشی وی به خوارزم که صرفاً دارای انگیزه های سیاسی، اقتصادی و نظامی بود، از سوی عنصری شاعر مدیحه سرای دربار وی با انگیزه مذهبی و تحت عنوان برخورد و مقابله با قرمطیان بدین شکل مطرح گردید:

بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد ز بهر نصرت دین محمد مختار
از آنکه تربت گرگنج و شهر و برزن او مقام قرمطیان بود و معدن کفار^{۷۶}

نتیجه‌گیری:

سلطان محمود غزنوی ناحیه مهمی از لحاظ کشاورزی و یک محور اساسی بازرگانی چون خوارزم را به همراه شهرهای نسا و فراوه در امتداد نوار خراسان شمالی، با یک تهاجم و لشکرکشی به تصرف در آورد و آن را ضمیمه قلمروی امپراتوری پهناور غزنوی ساخت. این پیروزی سریع و تصرف خوارزم وزنه تعادل غزنویان را در برابر دولت قراخانیان که در این ایام به علت جنگ‌های داخلی ضعیف شده بود، سنگین‌تر کرد.

سقوط سلسله‌های ایرانی نظیر سامانیان و خوارزمشاهیان، آل فریغون و آل مامون در قرن چهارم و پنجم هجری/ دهم و یازدهم میلادی، به مفهوم پایان دوران حیات حکومت‌های مستقر و پا برجا در شمال شرق ایران بود که در نتیجه آن خلاء قدرتی در منطقه پدید آمد و در آینده‌ای نه چندان دور زمینه‌های سیاسی سلطه بیگانگان را در عالم ایرانی این نواحی فراهم آورد. یکی از دلایل اصلی این موضوع این بود که قدرت قراخانیان در ماوراءالنهر و غزنویان در خراسان و خوارزم ریشه دار و سازمان یافته نبود. قدرت قراخانیان پراکنده و منقسم بود و تاثیر و کارایی آن بسیار کمتر از نفوذ سابق دولت سامانی در منطقه بود. قدرت مستبدانه غزنویان نیز از غزنین یعنی فاصله‌ای دور با این ناحیه اداره می‌شد. این قضایا باعث تحولاتی در منطقه گردید که در سده‌های بعد نتایج آن مشخص گردید.

از این پس فرهنگ و تمدن این ناحیه بیشتر تحت تاثیر اقوامی مختلفی قرار گرفت که از دشتهای آسیای مرکزی آمدند و حکومت این سرزمین را به دست گرفتند و بدین ترتیب این منطقه به کلی از جنبه ایرانی خود دور شد. هر چند عنوان خوارزمشاه تا قرن نهم هجری/ پانزدهم میلادی به وسیله حکمرانان تیموری آن ولایت همچنان به کار می‌رفت.

یادداشت‌ها:

۱- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن، دیوان اشعار، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۴۲، عنصری یکی از شعرای دربار سلطان محمود پس از فتح قلعه بهیم نگر در سال ۳۹۹هـ/ ۱۰۰۹م می نویسد:

خدای داند آنجا چه برگرفت از گنج ز زر و سیم و سلیح و ز جامه و زیور

دیوان عنصری، ص ۲۴-۱۲۳؛ همچنین پس از این سفر و برگشت به غزنین به فرمان محمود تخت های زرین و سیمین و سایر خزاین زر و سیم و الماس و نفایس را که از این نبرد به دست آورده بود، در مقابل کوشک سلطنتی به تماشای چشم رعیت گذاشتند. گردیزی، گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۳۹۱.

۲- اگر چه صفت غازی لقب اعطایی از سوی خلیفه عباسی به سلاطین غزنوی نبود، اما شعرای این عهد در مدح سلاطین این دوره بسیار آن را به کار می بردند.

۳- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ص ۶۹-۳۶۸، گردیزی، ص ۳۹۷.

۴- اولین سلسله ای که بعد از اسلام با عنوان خوارزمشاه در منطقه خوارزم قدرت یافت، آل افریق یا آل عراق بود که حکومت آنان از ۳۸۵-۹۹۳/۹۹۵-۷۱۲م بر ساحل راست یعنی شرقی جیحون به مرکزیت کاث ادامه داشت. در این سال با کشته شدن ابوعبدالله محمد بن احمد، حاکم افریق به دست ابوالعباس مأمون بن محمد که در گرگانج واقع در ساحل چپ یعنی قسمت غربی جیحون مستقر بودند، سلسله آل افریق منقرض گردید و حکومت مأمونیان با همان عنوان خوارزمشاه روی کار آمد، (جرفادقانی ص ۱۳۱-۱۲۸)؛ در واقع مأمونیان حاکمان منطقه شمال خوارزم بودند که بر حاکمان منطقه جنوبی غالب آمدند، اما قدرت یافتن آل مأمون با توسعه طلبی های سلطان محمود غزنوی همزمان گشت.

- ۵- برای اطلاعات بیشتر در مورد گرگانج ن. ک، به، بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۵-۳۲۳.
- ۶- جرفادقانی، ص ۵۲-۱۵۱، بارتولد معتقد است ابوعلی مدتی پس از سامانیان تابع قراخانیان بوده و شکست ایلک نصر قراخانی از غزنویان موجب نزدیکی ابوعلی به محمود گشت. ترکستان نامه. ج ۱، ص ۵۸۴.
- ۷- جرفادقانی، ص ۳۷۴.
- ۸- همان، ص ۳۷۴.
- ۹- گردیزی، ص ۳۹۵.
- ۱۰- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۰، ص ۹۰۷.
- ۱۱- ن. گ، نظامی عروضی سمرقندی، ص ۱۱۸.
- ۱۲- بیهقی، ص ۹۰۹. 13- Bosworth, "AL-E MA'MUN", p2
- ۱۴- «و همه نفع آب جیحون خوارزم را باشد». اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۲۳۳، همچنین ن. گ، ص ۳۸-۲۳۵، مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، بخش دوم، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- ص ۲۵-۴۲۳.
- ۱۵- ن. گ، مقدسی، ص ۱۳-۴۱۲، برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ن. گ، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۸۶-۴۸۰.
- ۱۶- باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، جلد اول و دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۲، ص ۲۱۰.
- ۱۷- پوست روباه، سگ آبی، سمور و سنجاب. اصطخری، ص ۲۳۹.

- ۱۸- فرای، ریچارد ن، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۶۳، ص ۴۵.
- ۱۹- اصطخری، ص ۲۳۵.
- ۲۰- همان، ص ۳۹-۲۳۸، همچنین ن. گ، لسترنج، ص ۴۸۸.
- ۲۱- باسورث، همان، ص ۲۱۸.
- ۲۲- «و خوارزم ثغر اسلام است در پیش ترکستان، و همه ماوراءالنهر ثغر است». اصطخری، ص ۲۲۹.
- ۲۳- گردیزی، ص ۹۰-۳۸۸، جرفادقانی، ص ۸۵-۲۸۱.
- ۲۴- گردیزی، ص ۴۰۴، ۴۱۰.
- ۲۵- بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲، ص ۱۲۰، همچنین ن. گ، به اشاره بیهقی در این زمینه، ص ۹۱۸.
- ۲۶- «خوارزم شمشیر و نوعی کمان بسیار محکم می ساخت». باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، جلد اول و دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۲، ص ۱۲۰.
- ۲۷- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۴۹.
- ۲۸- بیهقی با اشاره به ظاهری بودن این روابط دوستانه می نویسد: «حال ظاهر میان امیر محمود و امیر ابوالعباس خوارزمشاه سخت نیکو بود». بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۰، ص ۹۱۰.
- ۲۹- شبانکاره ای، ص ۵۰، گردیزی، ص ۹۰-۳۸۹، جرفادقانی، ص ۸۷-۲۸۵.
- ۳۰- جرفادقانی، ص ۱۸۲، شبانکاره ای، ص ۵۱، ۶۰.
- ۳۱- بیهقی، ص ۸-۹۰۷.

۳۲- همان، ص ۹۰۸، غالباً یک پادشاه قدرتمند می توانست همسایگان یا دست نشاندگانش را مجبور کند که تنها از طریق وی با مرکز خلافت ارتباط داشته باشند، خصوصاً زمانی که فرستادگان می بایست از قلمروی او عبور نمایند. غزنویان نیز در اوج قدرت خود چنین شرایطی را به دیگران تحمیل می کردند. چنانچه در دوره سلطان محمود پس از پیروزی وی بر ایلک نصر قراخانی در دشت کتر نزدیک بلخ به سال ۱۰۰۸/۳۹۸م تماس مستقیم بین آنها و خلیفه قطع شد و از طریق محمود صورت می گرفت. ن. گ، گردیزی، ص ۹۰-۳۸۹، جرفادقانی، ص ۸۷-۲۸۵، شبانکاره ای، ص ۵۰-۴۹؛ بر این اساس در سال ۱۰۲۶/۴۱۷م در عهدنامه ای که میان خلیفه عباسی و محمود منعقد شد، مقرر گردید که خلیفه تنها از طریق سلطان محمود با قراخانیان ارتباط داشته باشد، گردیزی، ص ۴۱۴، بیهقی، ص ۳۸۶؛ حتی پس از این در دوره سلطان مسعود نیز در سال ۱۰۳۱/۴۲۲م خلیفه متعهد گردید که ((با خانان ترکستان مکاتبت نکنند و ایشان را هیچ لقب ارزانی ندارند و خلعت نفرستند بی واسطه این خاندان)). بیهقی، ص ۳۸۶.

۳۳- نظامی عروضی سمرقندی، ص ۱۱۸.

۳۴- یعنی چگونه به دولت محمود غزنوی ضمیمه شد و جزئی از آن گردید.

۳۵- منظور از امیر گذشته، سلطان محمود غزنوی است، چون بیهقی کتاب خود را پس از این دوره نگاشته است.

۳۶- بیهقی، ص ۹۰۶.

۳۷- همان، ص ۱۱-۹۱۰، ۱۶-۹۱۵.

۳۸- همان، ص ۹۱۱.

۳۹- ن. گ، همان، ص ۹۱۱، همچنین مقایسه شود با روایت عتبی که می گوید: «سلطان از او التماس کرد در ممالک خویش خطبه و سکه به نام او کنند، و در تنجّر این حال رسولی فرستاد». ص ۳۷۴.

۴۰- بیهقی، ص ۹۱۲.

۴۱- جرفادقانی، ص ۳۷۴، در همین رابطه بیهقی می نویسد بزرگان خوارزم گفتند: ((به هیچ حال رضا ندهیم و بیرون آمدند و عَلم ها بگشادند و سلاح ها برهنه کردند و دشنام زشت دادند او را و بسیار جهد و مدارا بایست کرد تا بیارامیدند)). ص ۹۱۳.

۴۲- بیهقی، ص ۱۵-۹۱۴.

۴۳- ن. گ، همان، ص ۱۷-۹۱۵.

۴۴- همان، ص ۹۱۷؛ برای اطلاعات بیشتر از نظام جاسوسی و ((دیوان شغل اشراف مملکت)) در عصرغزنوی ن. گ، باسورث، ص ۳-۹۱.

۴۵- ن. گ، بیهقی، ص ۱۸-۹۱۷.

۴۶- ((اکنون ما را عذری باید واضح تا از این جا سوی غزنین بازگردیم))، همان، ص ۹۱۸.

۴۷- همان، ص ۱۹-۹۱۸.

۴۸- ن. گ، همان، ص ۹۲۰-۹۱۹؛ گردیزی، ص ۳۹۵؛ در اثر جرفادقانی نام این سردار ینالتگین ذکر شده است، ص ۳۷۵.

۴۹- بیهقی، ص ۹۲۰.

۵۰- جرفادقانی، ص ۳۷۵.

۵۱- بیهقی، ص ۹۲۰.

۵۲- ن. گ، بیهقی، ص ۲۱-۹۲۰.

۵۳- همان، ص ۹۲۰.

۵۴- به عقیده باسورث این تعداد اسب می باید از طریق صحراگردان اغوز و قبچاق اطراف مرزهای خوارزم تامین می گردید. ص ۱۱۲.

۵۵- بیهقی، ص ۲۲-۹۲۱.

۵۶- همان، ص ۹۲۲: ((با یکدیگر بر مخالفت سلطان مخالفت کردند، و به عهد و موثیق استظهار بستند که اگر از جانب سلطان قصدی رود همه یداً واحده باشند و به جواب او قیام نمایند)). جرفادقانی، ص ۳۷۵.

- ۵۷- بیهقی، ص ۹۲۳.
- ۵۸- همان جا.
- ۵۹- مقدسی، ص ۴۱۵، ۴۱۹، همچنین برای اطلاعات بیشتر ن. گ، لسترنج، ص ۴۸۰، بارتولد، ترکستان نامه، ج ۱، ص ۲۸-۳۲۵.
- ۶۰- گردیزی، ص ۳۹۶؛ نام این فرمانده غزنوی در بیهقی محمد اعرابی، ص ۹۲۳ و در جرفادقانی ((ابوعبدالله طلائئ)) ذکر شده است. ص ۳۷۵.
- ۶۱- گردیزی، ص ۳۹۶.
- ۶۲- همان جا؛ ظاهراً ینالتگین هنگامی که قصد داشت از طریق سوار شدن بر کشتی از جیحون فرار کند، دستگیر شد، ن. گ، جرفادقانی، ص ۷۶-۳۷۵.
- ۶۳- گردیزی، ص ۳۹۶.
- ۶۴- همان جا.
- ۶۵- بیهقی، ص ۹۲۵.
- ۶۶- جرفادقانی، ص ۳۷۵.
- ۶۷- همان، ص ۳۷۴؛ عنصری، در این مورد و با توجه به کثرت اسرای به دست آمده عنصری چنین می سراید:
- ورا ز اسیران گویی گرفت چندانی که تنگ بود ز انبوهشان بلاد و فقار
گروه ایشان بگرفت طول و عرض جهان بهر رهی و بهر برزنی قطار قطار
- ص ۲۴-۱۲۳؛ در مورد تعداد اسرا و برده های به دست آمده از سایر فتوحات محمود برای نمونه ن. گ، به تعداد پنج و سه هزار برده حاصل از سفر جنگی سال ۱۰۱۸/هـ ۴۰۹م به قنوج و مهره در هند، گردیزی، ص ۳۹۹، جرفادقانی، ص ۳۸۶.
- ۶۸- بیهقی، ص ۹۲۵.
- ۶۹- جرفادقانی، ص ۳۷۶.
- ۷۰- ((و امیر محمود رحمه الله مر حاجب بزرگ خویش آلتون تاش را به خوارزم شاهی نامزد کرد، و خوارزم و گرگانج را به او داد، و او را تا آخر عمر خویش خوارزم شاه

کرد)). گردیزی، ص ۳۹۶؛ همچنین ن. گ، Bosworth, "ALTUNTAS", p1

۷۱- از این روایت بیهقی مشهود می شود که ابوالعباس همسر دیگری غیر از حَرّه

کالجبی نیز در حرم خویش داشته است. ن. گ، ص ۹۲۵.

۷۲- در مورد بی رحمی و طبع خشن ارسلان جاذب ن. گ، گردیزی، ص ۴۱۱؛ شبانکاره

ای، ص ۸۰.

۷۳- نام این حاکم اموی مَثَل ظلم و بیدادگری است. اعلام معین.

۷۴- بیهقی، ص ۹۲۵؛ جرفادقانی، ص ۳۷۶.

۷۵- ن. گ، بیهقی، ص ۴۲۲، ۵۱-۴۳۹.

۷۶- عنصری، ص ۶۵؛ برای اطلاعات بیشتر از وضعیت اجتماعی و ادبی دوره غزنوی در

اثری که اخیراً به زیور طبع آراسته است ن. گ، مهربان، جامعه شناسی شعر فارسی از

ابتدا تا پایان دوره سلجوقیان، جلد اول، فصل پنجم، مشهد: دانشگاه آزاد اسلامی واحد

قوچان با همکاری نشر تابران، ۱۳۸۷.